

«به نام خدا»

جزوه ادبیات و ادبیات تکمیلی

<u>ادبیات تکمیلی:</u>	<u>ادبیات تکمیلی:</u>	<u>دستور زبان:</u>	<u>ادبیات:</u>
<u>صفحه ۵۲</u>	<u>صفحه ۱۵</u>	<u>تشبیه</u>	<u>ستایش</u>
<u>صفحه ۵۳</u>	<u>صفحه ۱۶</u>	<u>ارکان تشبیه</u>	<u>درس ۱</u>
<u>صفحه ۵۹</u>	<u>صفحه ۱۷</u>	<u>استعاره</u>	<u>درس ۲</u>
<u>صفحه ۶۳</u>	<u>صفحه ۱۸</u>	<u>جناس</u>	<u>درس ۳</u>
<u>صفحه ۶۴</u>	<u>صفحه ۱۹</u>	<u>انواع جناس</u>	<u>درس ۴</u>
<u>صفحه ۶۷</u>	<u>صفحه ۲۰</u>	<u>تشخیص</u>	<u>درس ۶</u>
<u>صفحه ۶۸</u>	<u>صفحه ۲۵</u>	<u>تکرار</u>	<u>درس ۷</u>
<u>مفهوم خواندنی ص ۶۸ و ۶۹</u>	<u>صفحه ۳۳</u>	<u>واج آرایی</u>	
<u>صفحه ۷۱</u>	<u>صفحه ۳۹</u>	<u>تضاد</u>	
<u>صفحه ۷۲</u>	<u>صفحه ۴۲</u>	<u>مراعات نظیر</u>	
<u>صفحه ۸۳</u>	<u>صفحه ۴۶</u>	<u>تلمیح</u>	
	<u>صفحه ۵۰</u>	<u>گروه اسمی: وابسته ها</u>	
	<u>صفحه ۵۱</u>	<u>گروه فعلی زمان حال</u>	
		<u>تخلص</u>	

گردآوری: امیر عرشیا اسماعیلی، محمد حسین فتاحی

با تشکر از همراهی سید حمید حیدریان و بردیا خان محمد زاده

ادبیات

ستایش (ص ۱۰)

۱. به نام خداوند خالق جان و اندیشه آغاز میکنم که تفکر ما از این بالاتر نمی رود

۲. خداوند صاحب نام و صاحب جایگاه

خداوند روزی دهنده و راهنما

۳. خداوند آفریننده زحل و آسمان چرخان

روشن کننده ماه و زهره و خورشید

۴. با چشم هایت آفریننده را نمی بینی پس دو چشمت را اذیت نکن

۵. تفکر انسان هم به او نمی رسد زیرا او بالاتر از نام و جایگاهش است

۶. هیچکس نمی تواند آنگونه که شایسته خداست او را عبادت کند پس باید در عبادت اراده جدی داشت

نکات:

میان بستن یا کمر بستن = کنایه از اراده قوی

درس ۱ (ص ۱۳)

۱. صبح روز اول بهار رفتن به صحرا و دیدن نشانه های بهار دلنشین است

۲. هستی وسیله آگاه شدن انسانی است که صاحب عاطفه است کسی که به وجود خدا اعتراف نمی کند احساسات ندارد

۳. این همه تصویر شگفت انگیز در هستی وجود دارد هر کسی تفکر نکند مثل نقش روی دیوار بی ارزش است

۴. همه هستی ذکر خدا را می گویند اما هر شنونده ای این اسرار را نمی فهمد

۵. خبرداری پرندگان وقت سحر می گویند ای انسان غافل از خواب جهالت بیدار شو؟

۶. تا کی مثل گل بنفشه غافل خواهی بود؟ حیف است که تو خوابیده ای و گل نرگس بیدار است

۷. چه کسی می تواند از چوب میوه رنگارنگ بدهد؟ یا چه کسی بلد است که از خار، گل زیبا برویاند

۸. عقل از خوشه طلایی انگور شگفت زده می شود و فهم انسان از درک انار که مثل ظرف یاقوت است ناتوان است

۹. آن خدایی پاک و بی عیب است که با اراده قدرتمندش ماه و خورشید و شبانه روزش را در اختیار دارد

۱۰. تا روز قیامت همه از کرم و رحمت خدا حرف میزنند اما یک هزارمش هم گفته نمی شود

۱۱. ای خدا نعمت تو قابل شمارش نیست انسان شکرگزار هیچوقت نمیتواند بخشش های تو را شکر کند

۱۲. ای سعدی انسان های درست کار به خوشبختی رسیدند پس تو هم درست کار باش که بار کج به منزل نمی رسد

نکات:

تنبیه = آگاه ساختن انعام = بخشش ها

حَقّه = ظرف جواهرات انعام = چارپایان

مُسَخَّر = تسخیر شده کج رفتار = بد رفتار

درس ۲ (ص ۱۷)

نکات:

نهر = رود نباتات = گیاهان میغ = ابر صنع = آفرینش

قوس قزح = رنگین کمان بساط = فرش جوانب = اطراف

دیبا = پارچه ابریشمی

هر یکی را آنچه به کار باید، داد = به هر کسی آن چیزی را که نیاز داشت داد

چون = چگونه قندیل = فانوس

مَلک = فرشته مَلک = فرمانروایی مَلک = دارایی

سریرمَلک پادشاهی = تخت پادشاهی قصر

معرفت = شناخت تماشا کنی = گردش کنی

بیرون آیی = بمیری مدهوش و متحیر = حیران و سرگشته

مسیر اربعینی ها = مُشایه

شعر خوانی (ص ۲۲)

۱. تا کی به دور خود پيله می بافی

۲. این سوال را مرغ از سر تنبلی از کرم پرسید

۳. تا کی در تنهایی گوشه گیری

۴. تا کی در زندان تنت اسیری

۵. کرم پاسخ داد در فکر رها شدنم

۶. به همین دلیل خمیده و تنها نشسته ام

۷. همسن و سال های من پروانه شدند

۸. از این قفس پریدن و دیدنی شدن

۹. در زندان و تنهایی هستم تا با مرگ رها شوم

۱۰. یا اینکه برای پرواز کردن بال در بیاورم

۱۱. برای تو چه شده ای مرغ خانگی

۱۲. که تلاش نمی کنی و بال و پر نمیزی

نکات

فروتنی : تنبلی

تنی : می تنی : می بافی

رستن : رها شدن : وارheidن

محبس : زندان

درس سوم (ص ۲۵)

اگر آینه تصویر تو را به درستی نشان دهد به جای شکستن آینه خودت را اصلاح کن

مفهوم: انتقاد پذیری

کار و شایستگی (ص ۲۶)

۱. جوانی زمان کار کردن و نشان دادن شایستگی هاست نه زمان خود پسندی و غرور

۲. اگر جواهر را از دست دادی از کجا پیدا می کنی؟ کالای جوانی در بازار نیست

۳. قدر عمرت را بدان و فقط به دنبال حقیقت باش زیرا فرصت جوانی فقط یکبار است و تکراری ندارد

۴. از راه راست منحرف نشو وقتی در هست نیازی بالا رفتن از دیوار نیست

۵. از انسان های آزاده صبوری و تلاش کردن را یاد بگیر زیرا آموختن چیزی ننگ نیست

۶. تا زمانیکه جوانی و قلبت همچون آیینه و زنگار گناه آن را نگرفته با چشم بصیرت و آگاهی در خودت نگاه کن

۷. دانه ها و خوشه ها کم کم خروار می شوند هیچ خوشه ای از اول خروار نبوده است

۸. همه کار روزگار پند و نصیحت کردن است اما حیف که انسان هوشیار نیست

حکایت (ص ۲۹)

نکات:

خسرو: پادشاه

موسم: زمان

فرتوتی: ناتوانی

نشانندن: کاشتن

درس ۴ (ص ۳۰)

دیدار یار می دانی چه ذوقی دارد؟ مانند ابری که در بیابان بر تشنه ای می بارد

نکات:

مصاحبت: هم نشینی

شکیبا: صبور

دیدار یار می دانی چه ذوقی دارد؟

مانند ابری که در بیابان بر تشنه ای می بارد

مصائب: جمع مصیبت ها : بدبختی ها

درس ۴ (ص ۳۱)

مار بد جان آدم سالم را می گیرد اما یار بد انسان را به آتش جهنم می برد

نکات:

لاف: ادعای گزاف

درس ۴ (ص ۳۲)

۱. با انسان های بد نشست و برخاست نکن حتی اگر پاک باشی تو را آلوده می کنند

۲. آفتاب با اینکه روشن و درخشنده است تیکه ای ابر او را می پوشاند

۳. پسر نوح با بدان نشست خاندانش را فراموش کرد

۴. سگ اصحاب کهف چند روزی با انسان های خوب رفت و مثل مردم شد

نکات:

طبیعت: ذات طریقت: راه و روش

درس ۶ (ص ۴۸)

نکات:

مردم بی هنر : مردمی بدون ویژگی خوب مادام : همیشه

مُغیلان : خار بیابان

جهد کن : تلاش کن

گوهرِ تن : ویژگی های شخصی خوب

گوهر اصل : اصل و نسب خوب

و دانش راست : و به عقل و دانش است

هیچکس را به کار نیاید : هیچکس به درد همنشینی نمی خورد

وی همه را به کار آید : به درد همه می خورد خیره : بیهوده

باز پرسند : از تو پرسیدند خاصه : مخصوصا

خود اوفتد : خودش نابود می شود

داد ده تا داد یابی : عادلانه رفتار کن تا عدالت ببینی

دور اندیش : به اشتباه چند سال پیش فکر نکن

درس ۶ (ص ۴۹)

متقدّم : نفر اول

مجاورات : گفت و گو ها

خوض : تفکر کردن

مداخلت : دخالت

استراق سَمع نکند : دزدکی گوش نکند

حکایت (ص ۵۳)

اگر بزرگی در دهان شیر است؛ برو خطر کن و او را از دهان شیر بیرون بیا

یا به بزرگی و عزت و نعمت و جایگاه برسی یا مثل مرد ها می میری

مهتری : بزرگی

کهنتری : کوچکی

رحلت : سفر بدون برگشت

داعیه : انگیزه

اصل و سبب : انگیزه من

ترقی : پیشرفت

درس ۷ (ص ۵۵)

۱. یوسفی که گم شده به کنعان بر می گردد ناراحت نشو و این خانه ناراحتی ها به گلستان تبدیل می شود ناراحت نشو.
۲. ای دل غمگین من حالت بهتر میشود نا امید نشو / این حال و روز آشفته به سر و سامان می رسد ؛ ناراحت نشو.
۳. اگر این روزگار مدتی طبق خواسته ما نگذشت غصه نخور / چون حال دنیا ثابت نمی ماند ناراحت نشو.
۴. آگاه باش و ناامید نشو! چون از راز پنهان آگاه نیستی / قضا و قدر بر تو پوشیده است ؛ پس غصه نخور .
۵. ای دل اگر دنیا رو به نابودی رفت / وقتی کار را به کاردان سپرده ای غصه نخور.
۶. وقتی در بیابان با اشتیاق کعبه راه می روی از اذیت و آزار خار مغیلان ناراحت نشو .
۷. اگر چه استراحت گاه خطرناک است و مقصد دور / هیچ راهی بدون پایان وجود ندارد پس غم نخور.
۸. ای حافظ در گوشه نشینی فقر و خلوت شب های تاریک تا زمانیکه ذکر تو قرآن است غم نخور.

دستور زبان

تشبیه

تشبیه، در مانند کردن چیزی است به چیزی دیگر. اید دو چیز را که در واقع به یکدیگر شبیه نیستند یا شباهتی آشکارا ندارند را، به هم مانند کنیم. در تشبیه، نویسنده یا شاعر شباهتی را ادعا و برقرار یا آشکار می‌کند؛ بنابراین، تشبیه جمله‌ای است که تمام ارکان تشبیه را داشته باشد. در جمله «سگ مانند شغال است» چون جمله مخیل نیست و در عالم واقع هم سگ و شغال از یک گونه‌اند، تشبیه‌ی روی نداده است. اما جمله تشبیه‌ی جمله‌ای است که به ظاهر درست نمی‌نماید، و باعث اعجاب می‌شود و کسی در دید منطقی به آن باور ندارد.

ارکان تشبیه

تشبیه را به چهار رکن: مشبه، مشبه‌به، ادات تشبیه و وجه شبه تقسیم کرده‌اند که مشبه و مشبه‌به دو رکن اصلی تشبیه به شمار می‌آیند.

۱. مشبه: کلمه‌ای است که آن را به چیز دیگر مانند کرده‌اند. یا کلمه‌ای است که چیزی به آن مانند شده است.

۲. مشبه به: چیزی که مشبه، به آن مانند شده را مشبه‌به می‌گویند.

۳. ادات تشبیه: به اداتی که نشانگر تشبیه هستند، ادات تشبیه گفته می‌شود. پرکاربردترین این ادات عبارت‌اند از: مانند، مثل، همانند، به‌سان، چون، چو، به کردار، پنداری، گویی، به رنگ، به شکل، و...

۴. وجه شبه: به امر ادعایی که ارتباط مشبه و مشبه‌به را نشان می‌دهد و نحوه ماندگی آن‌ها را نشان می‌دهد، وجه شبه می‌گویند.

استعاره

استعاره یا مانندگویی یک روش است به معنای به‌کاربردن یک واژه، عبارت، یا جمله به جای چیز دیگری براساس شباهت بین آنها. استعاره نامیدن چیزی است به نامی جز نام اصلی‌اش، هنگامی که جای آن چیز را گرفته باشد.

جناس

یک‌سانی و هم‌سانی دو یا چند واژه در واج‌های سازنده را گویند، اگر معنی متفاوتی داشته باشند. در دو کلمه هم‌جنس گاه جز معنی هیچ گونه تفاوتی ندارند و گاه علاوه بر معنی، در یک مصوت یا صامت با هم متفاوت‌اند. به دو کلمه هم‌جنس یا هم‌معنی که در یک مصراع یا بیت به کار می‌رود، ارکان جناس گویند. ارزش جناس به موسیقی و آهنگی است که در سخن می‌آفریند و زیبایی جناس در گرو پیوندی است که با معنی سخن دارد. جناس در شعر و نیز در نثر به کار می‌رود. جناس تام یک‌سانی دو واژه در تعداد و ترتیب واج‌هاست؛ جناس تام بر موسیقی درونی مصراع یا جمله می‌افزاید؛ مانند:

بر دوخته‌ام دیده چو باز از همه عالم تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است

در این مثال واژه « باز » دو بار به کار رفته است؛ باز اول به معنی پرنده شکاری و باز دوم به معنی گشاده است.

انواع جناس

جناس ناقص حرکتی: یک‌سانی دو یا چند واژه در صامت‌ها و اختلاف آن‌ها در مصوت‌های کوتاه است. تکرار صامت‌ها، موسیقی درونی مصراع را پدید می‌آورد؛ مانند:

شکر کند چرخ فلک، از مَلِک و مَلِک و مَلِک کز کرم و بخشش او، روشن و بخشنده شدم

در بیت بالا، سه واژه « مَلِک، مَلِک، مَلِک » به کار رفته‌اند، صامت‌های هر سه واژه یک‌سان اما مصوت‌های کوتاه آنان و همچنان معنی شان با هم متفاوت است.

جناس ناقص اختلافی: اختلاف دو کلمه در حرف اول، وسط یا آخر است. جناس میان دو واژه آن‌گاه جناس ناقص خوانده می‌شوند که اختلاف آن‌ها بیش از یک حرف نباشد. برای نمونه:

بدان گه که خیزد خروش خروس ز درگاه برخاست آوای کوس

در این مثال، دو کلمه «خروش» و «خروس» در کنار هم آمده‌اند، آخرین صامت دو کلمه با هم متفاوت است. هماهنگی این دو واژه در بقیه صامت‌ها و مصوت‌ها و هماهنگی حرف اول آن‌ها با

«خیزد» از عوامل آفرینش موسیقی در مصراع اول است. این جناس در کتب سنتی، به تفکیک اختلاف در حرف اول، وسط و آخر، جناس مضارع، لاحق و مطرف نامیده می‌شده است.

جناس ناقص افزایشی: اختلاف دو واژه است در معنی و تعداد حروف، این نوع جناس در کتب سنتی جناس زاید یا مذیل نامیده می‌شده است. در جناس ناقص افزایشی، افزایش ممکن است در حرف اول، وسط و آخر رخ دهد. مانند:

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند همدم گل نمی‌شود، یاد سمن نمی‌کند

در این بیت، واژه «چمان» یک حرف بیشتر از «چمن» دارد. این حرف در وسط آن افزوده شده است. هم‌سانی سه صامت دیگر در این دو واژه و همراهی چمان و چمن با کلمه «چرا» در آفرینش موسیقی درونی نقش داشته است.

جناس تام: آن است که دو کلمه در بیتی بیاید در خط و تلفظ یکسان باشند، اما دو معنی متفاوت داشته باشند. مانند: شیر (به معنی شیر خوردنی، شیر حیوان، شیر آب).

« بهرام گه گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت ». گور اول به معنی گورخر و گور دوم به معنی قبر است

انواع دیگری هم وجود دارند... اما همین‌ها کافی هستند

تشخیص (شخصیت بخشی)

نسبت دادن اعمال و رفتار انسانی به غیر انسان را تشخیص می‌گویند
مثال:

ابر از شوق می‌خندد بدین سان قاه قاه

که عمل خندیدن که رفتار انسانی است به ابر نسبت داده شده است.

تکرار

به معنی دوباره یا چندباره آوردن واژه‌ای است، به گونه‌ای که بتواند بر موسیقی درونی بیفزاید و تأثیر سخن را بیشتر سازد. مثال:

ای هیچ برای هیچ بر هیچ مپیچ دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ

واج آرایی

واج آرایی به طور ساده یعنی تکرار یک حرف در یک متن که با آوای خوش خوانده شود
مثال:

شب شنفتست مناجات علی جوشش چشمه ی عشق ازلی
واژه ی (ش) خیلی تکرار شده

تضاد

تضاد از آرایه‌های ادبی است و به معنی آوردن دو کلمه با معنی متضاد است
بیت زیر از سعدی نمونه‌ای از تضاد در ادب فارسی است

که من مستی و مستوری ندانم بگویم تا بداند دشمن و دوست

مراعات نظیر

مراعات نظیر (یا همان شبکه معنایی)، یعنی کلماتی که یک جور به هم دیگر ارتباطی دارند، مثل
چراغ و نور - یا مثل ناامیدی و امید.
حالا به بیت زیر دقت کنید:

{نعمت} بار خدایا ز عدد بیرون است شکر {انعام} تو هرگز نکند {شکر گذار}

اگر به عبارت های درون آکولاد دقت کنید می فهمید که این کلمات به یکدیگر ارتباط دارند، پس
این شعر، از نوع مراعات نظیر است.

مثالی دیگر:

کبوتر بچه ای با شوق پرواز به جرئت کرد روزی بال و پر باز.

تلمیح

تلمیح به این معنی است که در شعر به داستانی یا آیه ای از قران اشاره شود که معروف

است و همه آن را شنیده اند

گروه اسمی

وابسته ها

اسم به عنوان هسته گروه، وابسته هایی دارد. این نوع از وابسته ها اگر پیش از اسم آورده شوند و مفاهیمی چون اشاره، شمارش، پرسش، تعجب و... را بیان کنند به آنها وابسته های (پیشین) میگویند و اگر پس از اسم به کار روند و ویژگیهای اسم را بازگو کنند، آنها را وابسته ها (پسین) می نامند.

اگر (_) داشت هسته و اگر نداشت کلمه آخر جمله یا بیت هسته است.

اگر با تر معنی گرفت صفت بیانی و اگر معنی نگرفت مضاف الیه است.

صفت بیانی و مضاف الیه وابسته پسین هستند.

صفات مبهم = هر ، همه ، چیز و

گروه فعلی زمان حال (مضارع)

به فعل هایی که بر انجام کاری در زمان حال دلالت می کنند مضارع می گویند مانند :

می رود - بیاییم - می خوانیم - دارم می نویسم

فعل مضارع بر سه نوع است :

اخباری التزامی مستمر(جاری)

مضارع اخباری

بر انجام گرفتن کاری و بیان خبری در زمان حال دلالت دارد مانند : می خوانم

*گاهی مضارع اخباری را به جای فعل آینده نیز به کار می برند

مانند : سال آینده چیز های تازه تری می خوانیم *

شناسه	بن مضارع	نشانه
دَ	رو	می

مضارع التزامی

وقوع کاری را در زمان حال با تردید شک شرط یا آرزو بیان می کند.

مانند: شاید امروز نامه ای برایت بنویسم

شناسه	بن مضارع	نشانه
مَ	خوان	ب

*فعل مضارع اخباری و التزامی گاهی بدون نشانه آغازین (می - ب) به کار می روند

مانند: اگر در خانه ای شوی روزگاری دراز صفت آن گویی (بشوی - بگویی)

در پيله تا به کی بر خوِشتن تني؟ (می تني) *

مضارع مستمر

جریان انجام کاری را در زمان حال بیان می کند.

مانند : دارم می بینم

شناسه	بن مضارع	نشانه		شناسنامه	فعل کمکی
مَ	بین	می		مَ	دار

تخلص

معمولا شاعران در پایان شعر نام شعری خود را می آورند که به این نام تخلص می گویند. تخلص به معنای رهایی یافتن و خلاص شدن است ؛ گویی شاعر با سرودن بیت تخلص از بند سخن آزاد می شود. تخلص مانند امضا و نشان است که در پایان شعر می آید. مثلا اسم اصلی حافظ (شمس الدین محمد) و نام اصلی شهریار (محمدحسین بهجت تبریزی) است ولی این دو شاعر در شعر خویش حافظ و شهریار تخلص کرده اند البته امروزه شاعران کمتر از تخلص استفاده می کنند.

نمونه های زیر، بیت **تخلص** را نشان می دهد:

ز نوای مرغ یا حق، بشنو که در دل شب

غم دل به دوست گفتن، چه خوش است **شهریار!**

این سخن **پروین** نه از روی هواست

سعدیا، راست روان گوی سعادت بردند

هر کجا نور است ز انوار خداست

راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار

ادبیات تکمیلی

صفحه ۱۵

جان = روح خردبخشی = قوه عاقله

خرد، چشم جان است؛ چون بنگری تو بی چشم، شادان، جهان نسپری
اگر خوب دقت و تامل کنی متوجه می شوی خرد انسان همانند چشمی برای روح انسان است.

صفحه ۱۶

۱. کسی که داناست و به آن تکیه می کند تواناست ولی کسی که پولدار است الزاما دانا نیست
۲. زمانی که می توانستم نمی دانستم باید چه کار کنم چه سودی دارد؟ و زمانی که می دانستم دیگر نمی توانستم

صفحه ۱۷

۱. وقتی که اکوان دیو رستم را دید در گوشه ای خوابیده به سرت خودش را به او رساند

صفحه ۱۸

۱. نزدیک رستم که شد او را از زمین بلند کرد
۲. رستم تا بیدار شد بسیار غمگین و بی تاب بود و ذهن منطقی او تبدیل به ذهنی جنگجویانه شد.
۳. تا رستم به خودش آمد اکوان به او گفت ای درشت هیکل.
۴. آرزویی کن که تو را از آسمان به سمت کجا بیندازم.
۵. به سوی دریا بیندازمت یا به سمت کوه؟ کجا دوست داری بیندازمت دور از مردم؟
۶. هنگامی که رستم به حرف های دیو دقت کرد دید که خواست، خواست دیو بدکار و نامبارک است.
۷. اگر دیو من را به سمت کوه بیندازد بدن و استخوانم آسیب می بیند و م می میرم.

۸. بهتر ان است که مرا به سمت دریا بیندازد تا اگر مردم کفنم از جنس ماهیان باشد.
۹. رستم پاسخ داد که یکی از علمای چین در این باره مثلی زده است.
۱۰. که هر کس در آب بمیرد به بهشت می رود و روح او فرشتگان را نخواهد دید.
۱۱. یک جوری به خواری به خواری بیندازدش که دیگر به دنیای دیگری نرود.
۱۲. پس من را به سمت کوهستان ببینداز تا با ببرها و شیرها زور آزمایی کنم.
۱۳. هنگامی که اکوان دیو این صحبت ها را شنید به سمت دریا رفت و غرش کرد.
۱۴. گفت تو را به جایی خواهم انداخت که در هر دو جهان مخفیگاه نداشته باشی و عذاب بکشی.
۱۵. بنابراین رستم را به دریای عمیق پرتاب کرد تا در دریا بمیرد و کفنش از جنس ماهیان دریا شود.

صفحه ۱۹

۱۶. به محض اینکه رستم از آسمان به دریا افتاد به سرعت شمشیر خود را از غلاف بیرون کشید.
۱۷. تمساح ها وقتی به سمت رستم حمله کردند از قدرت دست و پنجه او بیچاره و درمانده شدند.
۱۸. رستم با پا و دست چپ شنا می کرد و با دست دیگر راه را از میان دشمن باز می کرد.
۱۹. در این راه لحظه ای هم آرامش و درنگ پیدا نکرد. وضعیت یک جنگجو همیشه این چنین است.
۲۰. با شجاعت و مردانگی خودش را از دریا به سمتی کشاند و به ساحل رسید و خشکی را دید.
۲۱. خداوند خالق را شکر کرد که بنده خود را از بلا نجات داده است.
۲۲. خیالش که راحت شد کمربند را باز کرد و لباس پوست ببری اش را نزدیک چشمه قرار داد.
۲۳. هنگامی که طناب و سلاحش خشک شد، رستم خشمگینانه زره خود را پوشید.
۲۴. بعد از این به همان چشمه آمد که خوابیده بود و دیو بد ذات را دید و عصبانی شد.

صفحه ۲۰

۱. رستم برگشت اکوان دوباره او را دید و مجدد با هم دیدار کردند و اکوان به رستم گفت از جنگ با من سیر نشدی؟
۲. حالا که از دریا و تمساح ها نجات پیدا کردی باز هم با خشم به پشت برگشتی تا با من بجنگی؟
۳. رستم نیرومند و چالاک وقتی که این حرف ها را شنید مثل یک شیر جنگجو فریاد زد
۴. تسمه خودش را باز کرد به سمت دیو انداخت و کمر یدو افتاد در تسمه و او را به سمت خود کشید
۵. رستم روی زین خودش را چرخاند و گرز خودش را بیرون کشید و مثل چکش آهنگران بر سر دیو کوبید
۶. همچون فیل مست بر سر دیو زد و سر مغز او از ضربه رستم مجروح شد
۷. رستم فوری خنجر تیز خود را بیرون کشید و به سرعت سر بزرگ دیو را برید
۸. خداوند را ستایش کرد که این پیروزی را در روز جنگ برای رستم کرد
۹. تو دیو را نمادی از انسان های بد بدان کسانی که خداشناس نیستند
۱۰. هر کسی که از انسانیت دور بشود باید او را جزو دیو ها بشماری

صفحه ۲۵

۱. یک نفر نشسته بود سر شاخه ی درختی و شاخه درخت را می برید. صاحب باغ دید
۲. گفت: اگر این مرد بدی میکند به من نمی کند بلکه به خود بدی می کند.

صفحه ۳۳

معنی ابیات مثنوی مولانا

وقتی که سنگ آسیا را می بینی که حرکت می کند بدان که دلیلش آب است
وقتی که می بینی خاک بلند شده بدان که دلیلش باد است

صفحه ۳۹

من دست از تلاش برای رسیدن به آرزوهایم بر نمی دارم تا زمانیکه به هدف خود برسم
یا در این راه به محبوب خود می رسم یا جانم را از دست می دهم

صفحه ۴۲

۱. یک دوست مانند آینه ای است برای دوست خودش و به لحاظ روحی و روانی این
دو دوست مثل هم اند

۲. دوست واقعی دوستی است که معایب دوست خود را مانند آینه به حالت چهره به
چهره نشان دهد

۳. نه این که مثل یک شانه با هزار زبان بدگویی پشت سرش معایبش را بگوید

۴. اگر دشمنت صادقانه مثل آینه فحشت داد بهتر از دوستی است که خوبی ات را
میگوید ولی دو رو است

صفحه ۴۶

۱. انسانیکه از گذشتن عمر و روزگار درس نگیرد این فرد از هیچ آموزگاری هیچ وقت درسی نمی آموزد

۲. اگر مرد جوانی برای کار کردن تنبل باشد روزگار از او بیزار خواهد شد

صفحه ۵۰

۱. جداشدن از دوستان صمیمی و عزیز و گرمی سخت تر از فدا کردن جان است

۲. من به این علت غمگینم که هیچ دوستی ندارم که با او درد دل کنم

۳. پارچه روی کعبه که گرمی می دارند و می بوسند ارزش آن را چون ابریشمی است نمی بوسند

۴. بلکه با بودن و همنشینی با خانه خدا ناچار به عزیزی نشست و متبرک شد

۵. نباید رفیق ناباب باشی چرا که آن هم تو را ناباب به حساب می آورد

۶. جداشدن از رفقای دو رو خیلی بهتر از آشنا شدن با آنها است

صفحه ۵۱

۱. هیچ شادی در این دنیا برتر از دیدار با دوستان نیست

۲. و هیچ ناراحتی و تلخی از جدایی از دوستان خوب تلخ تر نیست

۳. همنشینی و هم صحبتی با دوست ناباب مثل گیر افتادن در طناب دشمنی است که می خواهد با خنجر به تو آسیب برساند

۴. زیرا نشست و برخاست با کسی مانند خویش عمر را بیهوده از دست دادن است پس
با بهتر از خودت دوست شو

۵. اگر فرشته ای با دیو و شیطان بنشیند مثل آنها وحشی گری را می آموزد

۶. همانطور ذات گرگ درنده است تو هم اگر با او باشی جز بدی چیز دیگری نمی
آموزی

۷. اگر انسان نادان را به رفاقت برگزیدی خودت را به نادانی مشهور کردی

۸. از انسان دانایی خواستم که پندم دهد گفت با نادان دوستی نکن

۹. شنیدم که یک بزرگی گوسفندی را از چنگال و دندان گرگ آزاد کرد

۱۰. شب که شد رفت که سرش را ببرد گوسفند ناله کرد و گفت

۱۱. تو عاقبت من را از چنگ گرگ نجات دادی ولی آخرسر خودت گرگ بودی و کار
گرگ را انجام دادی

۱۲. دشمن اگر برای دشمنی همه کارها را کند و به نتیجه نرسد از راه دوستی وارد می
شود و کارهایی انجام می دهد که هیچ دشمنی این کار را نمی کند

صفحه ۵۲

روح و روان انسان بدون دوست پژمرده و با وجود دوستان خوب پرتراوت است.

صفحه ۵۳

رودکی بسیار اشعار با مفاهیم تقوا و پند و اندرز گفته است او که شاعری نابینا و با
بصیرت بود

صفحه ۵۹

۱. در ابتدا تیر باران کردند ؛ درست مثل تگرگی که در بهار می بارد
۲. همه افرادی که تو نام می بری افراد سالم و خوبی اند و درود تو بر آنها
۳. اگرچه این پاسخ کمی گستاخانه است اما درست و واقعی است بیان حقیقت (شفاف بودن) در ابتدا گستاخی به نظر می آید

صفحه ۶۳

۱. کسی که استعداد ذاتی نداشته باشد نمیتواند هنری کسب کند از طرف دیگر انسان های اصیل و صاحب گوهر هستند که هنری ندارند
۲. زمانی که از مهارت هایمان صحبت میشود نباید از استعداد های ذاتی صحبت کنیم
۳. استعداد ذاتی بدون پرورش پیدا کردن بسیار چیز بی ارزشی است و روح و روان انسان با کسب مهارت سالم و درست و پر نشاط خواهد بود
۴. استعداد ذاتی اگر چه که مهم است ولی مهم تر از علم و مهارت نیست و ارزش استعداد ذاتی به پرورش پیدا کردن آن و کسب مهارت است

صفحه ۶۴

۱. متن: یک مردی اهل هند وارد کار نفت اندازی (کاری رزمی و جنگی که پرتاب کردن شعله است) شده بود یک انسان دانشمندی به او گفت که تو که خونت از جنس نی ساخته شده است نباید با نفت بازی کنی زیرا اگر یک شعله کوچک بر خانه تو بیفتد کل خانه آتش میگیرد.

معنی شعر قسمت ۱:

تا زمانیکه مطمئن نشدی حرفی را که میخواهی بزنی درست است نگو و چیزی را که میدانی جوابش درست نیست نگو

۲. انسان خوب جواب نمی دهد مگر اینکه از او نظر بخواهند

۳. کسی که حرف بدون ارزیابی به زبان بیاورد از پاسخی که می شنود ناراحت می شود

۴. انسان خود سر را نصیحت نکن کسی که انسان خودسر را نصیحت کند خودش به نصیحت دیگران نیاز دارد

۵. زمانی اقدام به سخن گفتن کن که مطمئن باشی سخن تو به کار گرفته می شود

۶. اگر قصد زدن حرفی از سر خیرخواهی داری حتی اگر میدانی به حرفت توجه نمی کنند حرف خود را بیان کن.

۷. خیلی زود می بینی انسان لجوج با دو پای خود گرفتار شده

۸. به نشانه تاسف دستش را بر دست خود میزند که افسوس کاش به سخن دوست دانشمندم گوش می دادم

مفهوم از جای تهمت زده پرهیز کن: جایی که میدانی بین مردم به عنوان جای بد شناخته شده آنجا حضور نباش

صفحه ۶۷

در دریا منافع بسیاری است و اگر امنیت و آرامش میخواهی در ساحل می باشد

اندیشیدنی:

۱. ریسک کردن و خطر کردن ارزش و اهمیت می‌افزیند چرا که سود ده چهل به دست نمی‌آید اگر که تاجر از ریسک کردن بترسد

۲. تلاش کردن برای دستیابی به چیزی نشان از شجاعت و دلیری است و روزگار از شخص ترسو و بزدل بیزار است

مفهوم خواندنی ص ۶۸ و ۶۹

شنیدن که در محله ای یک جمجمه با یک انسان عابد شروع به صحبت کردن کرد جمجمه می‌گفت که من قبلا شکوه زیادی داشتم و تاج پادشاهی داشتم و شانسم هم خوب بود و پادشاهی عراق را بدست آوردم تلاش کردم برای سرزمین کرمان که ناگهان کرمان سرم را خوردند **مفهوم کلی (زود گذر بودن دنیا)**

ص ۷۱

۱. در شب سفر خیلی خوش می‌گذرد اگر در بیابان زیر درخت مغیلان بخوابی و استراحت کنی ولی باید خطر مردن را بپذیری

۲. آگاه باش نا امید نشو چون از اسرار عالم غیب با خبر نیستی پشت اتفاقات این دنیا بازی‌ها و اتفاقات دیگری است که باخبر نیستی

۳. اب در این بیابان وجود ندارد. آگاه باش مراقب باش که بیابان مانند یک گول که فریبیت نزند

۱. باغبان اگر بخواهد چند روزی با گل همنشین شود باید مانند بلبل صبر و طاقت دوری و جدایی را که مانند خار دردناک است داشته باشد

۲. قاعده جهان این است که رازهای خود را از تو پنهان می کند (گل و بلبل = نماد معشوف و عاشق)

۳. روزگار با تو نمی سازد پس تو به ناچار با روزگار مدارا کن که یک روز سختی و یک روز خوشی برای تو ایجاد می کند

۴. اگر مرد پیمودن این راه هستی از دوری هدف و دیر شدن در راستای رسیدن به هدف عصه نخور و خوب این را بدان که رسیدن به هدف هنری است که از گذشتن زمان ساخته می شود

۵. اگر قصد زیارت خانه خدا را داری و در بیابان با ذوق و شوق مسیرت را طی می کنی این وسط اگر خارهای مغیلان اذیتت می کند ناراحت نشو و به شوق خود فکر کن

۶. اگر چه که رهوان واقعی به کعبه برسند ما چون بی هدف هستیم تنها به خارهای مغیلان (سختی های مسیر) می رسیم

اگر دشمن دانایت بخواهد قصد جانت را بکند بهتر از دوستی است که نادان باشد.